

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۵ جنوری ۲۰۲۳

«تاریخ بهترین معلم» برای نسل‌های کنونی است!

رزا لوکزامبورگ گفته است «تاریخ بهترین معلم» برای نسل‌های کنونی است. رزا لوکزامبورگ، شاید از شورشی‌ترین و بحث‌برانگیزترین، و به قول هانا آرنت، کم‌درک‌شده‌ترین چهره‌های سیاسی قرن بیستم اروپا باشد. او زن جوانی بود سرشار از انرژی و پیگیری سیاسی، با ذهنی پیچیده، صداقت انقلابی، وفادار به آرمان سوسیالیسم، سازش‌ناپذیر، با قلم و زبانی تندوتیز، و شجاعت بی‌مانند سیاسی و اجتماعی و اخلاقی. با آن که روزا از رهبران انترناسیونال دوم بود و با لنین رابطه نزدیکی داشت و شاید تنها مارکسیست عمیقاً حامی انقلاب اکتبر روسیه در رهبری حزب سوسیال‌دموکرات المان بود، اما با مشاهده نخستین نشانه‌هایی در دولت نوپای شوروی در سرکوب مخالفان و رسانه‌ها، با صدای بلند و رسا اعلام کرد که «آزادی سیاسی اگر شامل گروه‌های مخالف دولت نشود، اصلاً آزادی نیست».

در ژانویه ۱۹۱۹، رزا لوکزامبورگ و لیب کنشت به‌خاطر شرکت در شورش کمونیست بازداشت شد. آن‌ها به وسیله سربازان از دست پلیس ربوده و بازجویی و لت و کوب شدند. جسد رزا پس از تیرباران به داخل کانال انداخته شد. قاتلین او سرانجام به قتل او متهم شدند اما تبریه گردیدند.

«رزا سرخ نیز از میان ما رفته است...»

او به فقرا حقیقت را گفته بود،

هم از این روست که اغیا اعدامش کرده‌اند...»

این شعر برتولت برشت، شاعر و نمایشنامه‌نویس نامی آلمانی است که صد سال پیش، وقتی جوانی بیست و یک ساله بود، در سوگ رزا لوکزامبورگ، چهره انقلابی و اسطوره‌ای چپ و از نظریه پردازان مارکسیست سرود.

بنابراین، انقلابی که نتواند آزادی سیاسی همگان را فراهم کند، به سلطه‌جویی، انتقام‌گیری، کتاش و سرکوب خیابانی، شکنجه و زندان، اعدام و ترور و خشونت خاتمه دهد، برابری جنسیتی و ملیتی را به ارمغان بیاورد، انقلاب نیست و یا انقلابیست ناقص. در اینجا است که درک تاریخ به‌ویژه تاریخ ایران، یکی از تحلیل‌ها و تفسیرهای مطرح کنونی در رابطه با واقعیت انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران است. اصولاً برای درک هرچه بهتر انقلاب کنونی ایران، ضرورت دارد که نگاهی به تاریخ تغییر و تحولات بیش از صد سال اخیر ایران، یعنی از انقلاب مشروطیت تا به امروز انداخته شود.

اما مسلم است که تاریخ باید حقیقت حوادث، وقایع، کیفیت‌ها، کمیت‌های زندگی شهروندان و ملل مختلف را به درستی و بدون تحریف به نسل‌های بعد منتقل کند. تاریخ باید براساس این انتقال، آینده تمام‌نمایی باشد که هر چه دقیق‌تر و رساتر بدون مبالغه و بدون کم و کاستی و بدون هیچ‌گونه تحریفی این وظیفه به درستی را انجام بدهد.

اصولا ما از طریق تاریخ، چگونگی سوابق هر پدیده و وقایع تاریخی، اطلاعات وسیعی نسبت به علوم مختلف و سیر تحولات آن‌ها به‌دست می‌آوریم. سوابق جریان‌های فکری، فرهنگی، سیاسی هر کشور و ملت هم با مراجعه به تاریخ روشن می‌گردد. در واقع تاریخ شناسنامه رسمی شهروندان جهان است. معرف تمدن و درجه شایستگی آن‌ها از گذشته تاکنون می‌باشد. تاریخ درس‌آموز و سازنده است. تاریخ حیات بشری و سرنوشت انسان‌ها عبرت‌انگیز است. آشنایی با تاریخ جوامع ملل مختلف به ما می‌آموزد که بدانیم تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جوامع مختلف چگونه به وقوع پیوسته است و چه تحولی از سر گذرانده است.

به‌علاوه مطالعه تاریخ، مانند لذت سفر به سرزمین‌های ناشناخته است زیرا با مطالعه تاریخ می‌توانیم با آداب و رسوم و رفتار و ارتباطات صاحبان عقل و فکر گذشته آشنا شویم. با مطالعه تاریخ يك کشور یا ملت راز بقای هزاران سال آن و تلاش و از خودگذشتی و به‌طور کلی نقاط ضعف و قدرت پیشینیان آشکار می‌گردد. تاریخ یادآور صحنه‌های زیبا و شورانگیز مبارزه ملت‌ها برای محافظت از ارزش‌های والایی است که پیشرفت و سعادت را موجب می‌گردند.

اما حکومت‌های دیکتاتوری و جریانات سیاسی فرصت‌طلب و بی‌پرنسیب، همچنین تاریخ‌نویسان وابسته به حاکمان، اغلب تاریخ را دست‌کاری می‌کنند تا با منحرف کردن افکار عمومی اهداف سیاسی و اجتماعی خود را به جامعه تحمیل کنند. امروز گرایش‌ات سلطنت‌طلب و شاهپرست و در راس همه رضا پهلوی خود را وارث تاج و تخت سلطنت ایران می‌داند اما نه تنها درباره حکومت‌های دیکتاتوری پدر و پدر بزرگش جمله‌ای به زبان نمی‌آورد، بلکه از آن‌ها تحریف و تمجید نیز می‌کند تا با تحریف تاریخ صد ساله اخیر ایران، به اهداف سیاسی خود برسد. برای مثال، این‌ها پرده‌پوشی می‌کنند که انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران مانند امروز بر علیه دیکتاتوری شاه و سیاست‌های ضدانسانی آن بود. تاره به تحریف تاریخی نیز بسنده نمی‌کنند و عربده می‌کشند: «مرگ بر سه فاسد، ملا، کمونیست، مجاهدین» این‌ها بی‌شرمانه انقلابیون ۵۷ را که اتفاقا از همان روزهای نخست پس از سرنگونی حکومت پهلوی، در مقابل وحشی‌گری‌های جمهوری اسلامی ایستادند و قربانیان بی‌شماری هم دادند اما با این وجود، این‌چنین با برخورد لمپنیزم مشتی شعبان بی‌مخ شاهپرست مواجه می‌شوند.

سلطنت‌طلبان امروز از نظر افکاری و سیاسی، همان سلطنت‌طلبان دیروزند با این توضیح که آنان نه با ایدئولوژی سلطنت‌طلبی که با ایدئولوژی متفاوتی وارد عرصه شده‌اند. از این جهت اگر بخواهیم درباره سلطنت‌طلبان در عصری که ایدئولوژی سلطنت‌طلبی به دوران سپری شده تعلق دارد و چنگی دل نمی‌زند، طرفدار چندانی ندارد، ناچاراً به این نتیجه خواهیم رسید که آنان آب در هاون می‌کوبند. چه طرفداران اندک سلطنت‌طلب و شاهپرست با آن ایدئولوژی فسیل شده، نه نیروی سیاسی مهمی تلقی می‌شوند و نه خطری برای جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند. دست‌کم رضا پهلوی و برخی از طرفدارنش این را می‌دانند و به همین دلیل همواره مواضع متناقض می‌گیرند. رضا پهلوی یک روز طرفدار دین و سپاه پاسداران است و روز دیگر ادعا دارد که دموکرات و سکولار است؟! سلطنت‌طلب امروز کسی است که به خانواده‌های سلطنتی گذشته از خانواده قاجار تا خانواده پهلوی تعلق دارد. آنان بدون آن‌که در یک سازمان واحدی فعالیت کنند، هر کدام کانون‌ها، محافل و شبکه‌های خاص خود را دارند که هرکدام آهنگ خود را می‌نوازند اما در نهایت «شبکه سلطنت‌طلبان» را تشکیل می‌دهند. امید آنان عملکرد دولت‌های غربی به‌ویژه دولت‌های امریکا، اسرائیل و انگلیس هستند. به عبارت دیگر این تشکیلات سلطنت‌طلبان بدون پشتیبانی، حمایت‌ها و هدایت‌های آن دولت‌ها چیزی نیست و اعتباری ندارد.

شبکه سلطنت‌طلبان، در طول سال‌های گذشته در مرز سلطنت‌طلبی و فاشیسم قدم برمی‌دارند. طرفداران آن‌ها دست‌کم در استکهلم پایتخت سوئد بارها با پرچم اسرائیل و پرچم خودشان و در کنار پرچم فاشیست‌های سوئد حرکت کرده‌اند که همگی نشان‌دهنده نزدیکی گرایش سلطنت‌طلبان سیاسی آن‌ها به گرایش سیاسی پرو اسرائیلی و فاشیست‌ها دارد.

کسانی هم که اکنون از موضعی طلب‌کارانه درباره دوران حکومت شاه حرف می‌زنند و خواهان احیای سلطنت پهلوی در ایران هستند، قاعدتا معتقد نیستند در حکومت پهلوی سرکوب و ظلم و فساد و اختناق وجود داشت. بنابراین انقلاب علیه حکومت شاه را نشانه «بدفهمی» «پنجاهه‌هفتی‌ها» می‌دانند و به شکل چندش‌آوری به همه انقلابیون ۵۷ زبان‌درازی می‌کنند. کسانی که در این ۴۳ سال حاکمیت خونین جمهوری اسلامی، به گفته زنده‌یاد صمد بهرنگی همان آقای «چوخ بختار»، همواره مشغول کسب و کار و تجارت خود هستند اما هر بار مردم بر علیه جمهوری اسلامی به خیابان‌ها می‌ریزند این‌ها هوس احیای سلطنت می‌کنند و با دوش کشیدن و هوا کردن پرچم حکومت‌های پهلوی به عنوان (پرچم ملی)، همانند شعبان بی‌مخ وارد تظاهرات‌های خارج کشور می‌شوند و اغلب نیز درگیری به وجود می‌آورند. خدمتی بزرگ به جمهوری اسلامی!

در ۴۳ سال حاکمیت اسلامی در ایران، اوضاع به مراتب بدتر از ۵۷ شده است و به همین دلیل، اکنون جمهوری اسلامی در اثر انقلاب نوین جوانان در معرض فروپاشی قرار گرفته؛ عده‌ای فرصت‌طلب شاه‌پرست می‌گویند: «حکومت قبلی شرایط مطلوبی در جامعه ایران رقم زده بود.» دروغی بزرگ و تحریف تاریخ!

همین که مردم یک کشور انقلاب می‌کنند یا مدام اعتراض می‌کنند، یعنی از شرایط و وضع زندگی‌شان و از اوضاع سیاسی حاکم بر کشور، به‌شدت راضی هستند.

هدف این مطلب، نشان دادن ماهیت واقعی حکومت‌های پهلوی با مراجعه به اسناد تاریخی است.



«مرگ بر سه فاسد، ملا، کمونیست، مجاهد»- پشت سر گزارشگر تلویزیون ایران اینترنشنال

سوءنیت و تحریف تاریخ، ممکن است اشتباهات و خطاهای گذشته، مجدداً تکرار شود. کسی که انقلاب مشروطیت، کودتای ۱۲۹۹ رضاخان بر علیه این انقلاب، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا شاه بر علیه دولت محمد مصدق، انقلاب ۱۳۵۷ و سرنگونی حکومت پهلوی و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی با سرکوب دستاوردهای انقلاب را نشاندهنده عموماً نمی‌تواند انقلاب امروز ایران در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی را به‌خوبی درک کند. مهم‌تر از همه، چنین افراد و جریان‌ها ناآگاه و یا تحریف‌کنندگان وقایع تاریخی، هرگز تحمل انقلاب را ندارند؛ انقلابی که روابط و مناسبات موجود را به هم بریزد و یک جامعه نوین آزاد، برابر، بدون تبعیض و استثمار به ارمغان بیاورد.

اما حکومت‌های دیکتاتوری ایران و جهان، جریان‌ات راست، نژادپرست، نفع‌پرست، محافظه‌کار و نظایر آن‌ها در طول تاریخ بشر سعی داشته و هنوز هم دارند مطابق منافع و مصالح خویش تاریخ‌نویسی کرده‌اند و به‌همین دلیل، آگاهانه واقعیت‌ها تحریف نموده‌اند.

آنچه که از انقلاب مدنظر است دگرگونی‌های عمیق در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. انقلاب با امر و نهی کسی و جریانی راه نمی‌افتد و اگر هم راه افتاد هیچ قدرت نمی‌تواند مانع پیشروی آن شود. انقلاب معادل هرج و مرج و غوغا نیست. به‌عنوان مثال وقتی نیروهای وابسته به گرایش‌ات راست و ناسیونالیست و سلطنت‌طلب، تا دیروز مردم را از انقلاب بر حذر می‌کردند و انقلاب را ویران‌گر می‌دانستند امروز از انقلاب حرف می‌زنند، اما همواره به انقلابیون ۵۷ می‌تازند، بر علیه‌شان نفرت‌پراکنی می‌کنند؛ نیروهایی که در مقابل جمهوری اسلامی تازه به قدرت رسیده با جان و دل ایستادند و بیش‌تر از همه توسط جمهوری اسلامی به‌ویژه در دهه شصت قتل‌عام شدند؛ بنابراین این گرایش‌ات راست، چگونه می‌توانند از انقلاب دم می‌زنند؟ چه تعریفی از مفهوم انقلاب در نظر دارند؟

سلطنت‌طلبانی که تصاویر رضاشاه و پسرش محمدرضا شاه و رضا پهلوی و پرچم حکومت پهلوی‌ها را بر دوش می‌کشند در حالی که رضا شاه علیه انقلاب مشروطیت کودتا کرد و دستاوردها آن انقلاب را بر باد داد؛ محمدرضا شاه با کودتای خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به سلطنت بازگشت و فضای نسبتاً باز سیاسی و دوران دولت محمد مصدق را از بین برد و با تشکیل ساواک (پلیس مخفی مخوف) نفس مردم را برید چرا ساکت هستند؟

هنگامی که سلطنت‌طلبان دست‌کم تاریخ بیش از صد سال اخیر ایران را در روز روشن تحریف می‌کنند و هرکسی بگوید من خواهان آزادی زبان ما ردیم هستم «تجزیه‌طلب» می‌نامند طرفدار خشونت و دیکتاتوری و سرکوب و سانسور و اعدام هستند نه طرفدار انقلابی با شعارهایی همچون «زن، زندگی، آزادی»، «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر» و...، جریانی که در مقابل شعار پایه‌ای انقلاب نوین مردم ایران، یعنی «زن، زندگی، آزادی»، شعار «مرد، میهن، آبادی» و «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر»، یا شعار «مرگ بر سه فاسد ملا، چپ، مجاهد» را سر می‌دهد عملاً با برابری واقعی زن و مرد، زندگی شایسته انسانی و بدون تبعیض و استثمار و آزادی در همه عرصه‌ها و شئون زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مخالفند، همچنین طرفدار حکومت‌های نظامی و دیکتاتوری، زندان و شکنجه و اعدام هستند؛ آیا می‌توانند طرفدار انقلاب امروزی و مدرن جوانان باشند.

سلطنت‌طلبان امروز در همراهی ظاهری و کج‌دار و مریض و تحمیل پرچم خود بر اعتراضات، قصد دارند داستان همراهی خمینی و هوادارانش با انقلاب ۵۷ و سپس قتل‌عام انقلابیون سکولار و چپ و حتی مذهبی‌های مخالف خود مانند مجاهدین خلق، بهائیان، دروایش و برکناری نایب خود آیت‌الله منتظری و سرکوب هواداران وی را این بار در انقلاب جاری تکرار کنند و در نهایت قصد دارند با موج‌سواری این انقلاب را به مسلخ رضاخان و خمینی ببرند.

سلطنت‌طلب‌های ریز و درشت به ویژه طیف شعبان بی‌مخ‌ها، از هم‌اکنون به نیروهای حق‌طلب، برابری‌طلب، آزادی‌خواه، چپ، آنارشیزم، فمینیست و کمونیست خط و نشان می‌کشند و طناب‌های دار و گلوله‌های سربی نشان می‌دهند بدون این که به یال و کوپال خود نگاه کنند.

اما باید توجه کنند که نه شرایط امروز، شرایط دوران انقلاب مشروطیت و نه انقلاب ۱۳۵۷ را دارد و نه نیروهای جوانان انقلابی امروز همانند انقلابیون سابق فکر می‌کنند. امروز هم شرایط جهان تغییر کرده و هم جوانان امروز به جهان‌آشنایی بیش‌تری دارند. آن‌ها می‌خواهند خودشان انقلاب‌شان را به پیروزی برسانند و خودشان نیز جامعه را اداره و مدیریت کنند.

جوانان امروز نه حکومت مذهبی می خواهند و نه حکومت سلطنتی. این‌ها اساساً آزادی و برابری و رفاه و عدالت اجتماعی و بدون ستم و استثمار می‌خواهند و فراتر از آن، باز هم باید تأکید کرد که این نیرو می‌خواهد سرنوشت خود را مستقیماً به‌دست خویش رقم بزند و هرگز به دست حاکمیت‌های شاهی، شیخی و جریان دیگری ندهد.

مهم‌تر از همه این طیف واپس‌گر او ارتجاعی سلطنت‌طلب باید بداند که حکومت‌ها در افغانستان و یونان و کشورهای اروپای شرقی فرو ریختند اما مردم این کشورها هرگز اجازه ندادند سیستم پادشاهی به کشورشان برگردد.

به علاوه مهم‌تر از همه، جنبش‌ها اجتماعی مانند جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش جوانان، جنبش روشنفکری و مردم تحت ستم مناطق غیرفارس ایران، همگی در این انقلاب حضور دارند و عزم و اراده کرده‌اند حکومت اسلامی را از سر راه خود بردارند اما فراموش نکرده‌اند که حکومت پهلوی‌ها نیز حکومت‌های دیکتاتوری بودند و شدید جنبش‌های اجتماعی و مخالفین خود را سرکوب کرده بودند.

آخرین پادشاه ایران، محمدرضا پهلوی در سال ۴ آبان ۱۲۹۸ در تهران زاده شد. مادرش تاج‌الملوک آیرملو معروف به ملکه مادر، دومین همسر رضا خان بود. اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضا بود که پنج ساعت پس از او به دنیا آمد. اشرف در کتاب خاطراتش می‌نویسد پس از به دنیا آمدن آن دو، رضاخان برای سومین بار ازدواج کرد که باعث شد ملکه مادر خانه خود را از آن‌ها جدا کند. محمدرضا تا سن شش سالگی بیش‌تر وقتش را با دو خواهرش شمس و اشرف و برادر کوچکش علیرضا سپری می‌کرد.

در سن شش سالگی پدرش رضا خان تاج‌گذاری کرد و او به‌عنوان ولیعهد تاج‌کوچکی بر سر گذاشته و از خواهران و مادرش جدا شد و به تعبیر پدرش «از دامن زنان بیرون کشیده شد.»

پس از ولیعهدی در کاخی اختصاصی که تمام خدمه آن مرد بودند تحت نظر مادام ارفع معلم و سرپرستش بزرگ شد. محمدرضا پهلوی بعدها در کتاب خاطراتش از تربیت دوره کودکی خود اعلام نارضایتی کرده و از محدودیت‌هایی که پدرش برای رفت‌وآمد و دیدارهای او وضع کرده بود گلایه می‌کند.

در این‌جا رضاخان افکار مردسالار و زن‌ستیزی خود را به روشنی به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر، خود محمدرضا با افکار مردسالاری تربیت یافته است و به شدت مردسالاری داشت.

به گزارش رویداد ۲۴ ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه جدا شدن ولیعهد از خانه و مادر و همبازی‌هایش و انتقالش به فضایی خشک و مردانه را نخستین ضربه روحی دوره کودکی محمدرضا پهلوی می‌داند که باعث انزوا و تنهایی‌اش شد. تربیت در فضای مردانه تأثیری دیرپا بر ولیعهد داشت. چه آن‌که در زمان پادشاهی‌اش در مصاحبه‌های متعددی نظر خود مبنی بر نقصان عقلانی زنان و نامناسب بودن روحیات زنانه برای امور سیاسی را علناً اعلام کرد. خواهران و اطرافیان محمدرضا موظف بودند او را و الاحضرت خطاب کنند. تربیتی این چنین غریب که از طرفی همراه با احترام و ستایش بیش از حد و تصنعی از سمت اطرفیان و در عین حال تحقیر و جدایی از محیط کودکان بود آثار خود را در افکار خودبزرگ‌بینانه بعدی محمدرضا پهلوی نشان می‌دهد.

لئو اشتراوس در کتاب روان‌شناسی استبداد می‌نویسد «این تمایل در افراد قدرتمند وجود دارد که برای خود اعتباری را در نظر بگیرند که در عالم واقعیت وجود ندارد. دیکتاتورها تمایل دارند که قدرت و توانایی خود را بیش از واقعیت‌ها نشان دهند. آنان در حقیقت خود را یک قهرمان می‌بینند.»

همه دیکتاتورهای جهان با تفاوت‌هایی که در ظاهر با همدیگر دارند اما کمابیش تفکر شبیه به هم دارند. برای مثال، خامنه‌ای، امروز از یک سو این جنبش عظیم انقلابی را به دشمن خارجی نسبت می‌دهد و مخالفین حکومت خود را عوامل دشمن می‌داند. از سوی دیگر، ادعا دارد که این‌ها رقیمی نیستند و شمارشان اندک و حقیر هستند.

«شمار اندک و حقیری هستند که اعتراض می‌کنند. ایرانیان اگر ایرانی باشند پس از آن همه کاری که برایشان انجام داده‌ایم نباید علیه رهبرشان به پاخیزند. این است پیشوایی حقیقی که ما در کشور خود داریم. آحاد ملت با دل و جان پشت سر پادشاه خود ایستاده‌اند.» (محمدرضا پهلوی سال ۱۳۵۲)

«آزادی افکار! آزادی افکار! دموکراسی! دموکراسی! این حرف‌ها یعنی چه؟ هیچ‌کدامشان به در من نمی‌خورد. ما این‌ها را نمی‌خواهیم.» (محمدرضا پهلوی سال ۱۳۵۵)

محمدرضا در کتاب «ماموریت برای وطنم» به مسئله برگزیده بودن خود می‌گوید: «از دوران کودکی دانسته‌ام که دست تقدیر مرا به سرپرستی یک کشور باستانی و دارای تمدن که مورد ستایش من است خواهد گماشت و باید در بهبود وضع مردم کشور و مخصوصاً طبقه معمولی کوشش کنم.» این جنون خودبزرگ بینی که به تعبیر زونیس واکنشی دفاعی برای پوشاندن خلاء عاطفی و کمبود شخصیت او بود.

یا او در توضیح بهبود یافتنش از بیماری، توضیح عجیبی در کتاب ماموریت برای وطنم نوشته است: «در یکی از شب‌های بحرانی کسالتم مولای متقیان علی علیه‌السلام را به خواب دیدم که در حالی که شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت و در کنار من نشسته بود، در دست مبارکش جامی بود و به من امر کرد که مایعی را که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فردای آن روز تبم قطع شد و حالم به سرعت رو به بهبود رفت.»

او در مصاحبه با اوریانا فالاجی ادعا کرد در جریان سفرش به امامزاده داوود زمانی که از اسب به زمین افتاده و هیچ گونه آسیبی ندیده و اطرافیانش از این رخداد شگفت زده شده‌اند: «ناچار برای آن‌ها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب، حضرت ابوالفضل (ع) فرزند برومند حضرت علی (ع) ظاهر شد و مرا در هنگام سقوط گرفت و از مصدوم شدن مصون داشت.»

محمدرضا پهلوی در کتاب «پاسخ به تاریخ»، ادعا کرده که در محوطه کاخ سعدآباد با امام زمان دیدار کرده است. ماروین زونیس ریشه استبداد بعدی او را همین احساس برگزیده بودن از سمت خداوند که حاصل روان ضربه‌های کودکی او بود و توجیه اقداماتش بر پایه خرافات مذهبی می‌دانست.

در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ متفقین ایران را اشغال کرده و رضا پهلوی را از قدرت برکنار کردند. برای جانشینی رضا خان دو نفر مطرح بودند. یکی محمد حسین میرزا، فرزند احمد شاه و آخرین ولیعهد قاجار که اکنون افسر نیروی دریایی بریتانیا شده بود و گزینه بعدی محمدرضا پهلوی ولیعهد رضا شاه. انتخاب متفقین محمدرضا پهلوی شد و مجلس نیز تغییرات انجام گرفته در ساختار قدرت را تصویب کرد و بدین ترتیب محمدرضا پهلوی در ۲۲ سالگی پادشاه ایران شد.

متفقین با فرماندهی شخص شاه بر ارتش به شرط همکاری کامل با آن‌ها موافقت کردند. نخستین اقدامات شاه جدید عبارت بودند از افزایش بودجه نظامی، به گونه‌ای که ۲۶ درصد از بودجه سالانه را به وزارت جنگ اختصاص داد و به بازسازی و تقویت نیروهای نظامی.

یرواند آبراهامیان در کتاب تاریخ ایران مدرن می‌نویسد: «مشهور است که درآمدهای بادآورده نفتی دهه پنجاه باعث جنون خودبزرگ بینی شاه شد؛ اما او مدت‌ها پیش از رونق درآمدهای نفتی سودهای این‌چنینی در سر می‌پروراند.»

روابط شاه جدید با مالکان و صاحبان زمین و سرمایه خوب بود. او همچنین سعی در تحکیم رابطه‌اش با مراجع مذهبی داشت؛ به سفرهای زیارتی می‌رفت و به آیت‌الله العظمی حسین قمی، از مجتهدان بلند پایه نجف، اطمینان داد که با حجاب و دین مبارزه نخواهد کرد. به گزارش سفارت بریتانیا طبقات مالک، دولت و شاه به‌منظور «منحرف کردن اذهان افراد از کمونیسم و توجه آنان به مذهب» مشتاق نوعی انتلاف با روحانیون بودند.

مورخان سلطنت محمدرضا شاه پهلوی را به دو دوره تقسیم می‌کنند. دوره اول از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بود که شاه کنترل ارتش را در دست داشت اما -برخلاف پدرش- بوروکراسی و پشتیبانی دربار را از دست داده بود. در این دوران سیزده ساله مرکز ثقل قدرت سیاسی از پادشاه به اعیان و اشراف بازگشت.

اعیان و اشرافی که در دوره رضا خان به حاشیه رانده شده بودند دوباره به صحنه سیاسی بازگشتند و در مجلس و کابینه دولت‌ها نفوذ کردند. در نتیجه فاصله طبقاتی بسیار بیش‌تر شده و باعث واکنش‌هایی از سمت جامعه شد. محمدرضا پهلوی در دوره نخست سیزده سال حکومتش قدرت بسیار کم‌تری نسبت به پادشاه قبلی و قدرت‌های سیاسی او داشت. اما دو رخداد مهم استبداد او را تضمین کردند. رخداد اول موضوع اعلام خودمختاری آذربایجان و کردستان بود که شاه به کمک قوام توانست سرکوب‌شان کند. دومین رخداد ترور نافرجام شاه در دی ماه ۱۳۲۷ بود که شاه به بهانه آن حزب توده را غیرقانونی اعلام کرده و سران حزب را دستگیر و محاکمه کرد.

ترور شاه همچنین بهانه‌ای به دست او داد که مجلس موسسان را تاسیس کند که از طرفی اختیارات شاه را بالا برد و از طرف دیگر تشکیل مجلس سنا -که نیمی از نمایندگان آن را شاه منصوب می‌کرد- را تصویب کرد.

محمدرضا پهلوی، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دو جزء دیگر قدرت سیاسی یعنی بوروکراسی و نظام پشتیبانی دربار را هم به دست آورد و سلطنت مطلقه پدرش را ادامه داد.

افزایش بسیار زیاد درآمدهای نفتی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ایران را تبدیل به دولتی کاملاً رانتی و نفتی تبدیل کرد. اما باعث افزایش جاه‌طلبی‌های نظامی محمدرضا پهلوی شد. بودجه نظامی در این سال‌ها ۱۲ برابر افزایش پیدا کرد. او همچنین به گفته خود «برای مقابله با خطر کمونیسم و گروه‌های مختلف چپ» در سال ۱۳۳۵ سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک، را تاسیس کرد.

نظر عمومی بر این است که رژیم شاه تا سال ۱۳۳۲ قابل اصلاح بود. پس از این تاریخ بود که تمام راه‌های دموکراتیک و بدون خشونت برای تغییر وضعیت بسته شد.

از کودتای ۲۸ مرداد به بعد شخصیت و منش محمدرضا پهلوی هرچه بیش‌تر به سمت خودکامگی و استبداد همه‌جانبه معطوف شد. سرکوب مخالفان که از زمان کودتا شدت بیش‌تری گرفت بیش‌تر معطوف به سازمان‌های چپ همچون حزب توده و در سال‌های بعد چریک‌های فدایی خلق بود. شاه ناآرامی‌های دهه پنجاه را «وحشت سرخ» توصیف می‌کرد.

زمانی که در مقابل مخالف‌ها و اعتراضات رو به گسترش انعطافی ظاهری نشان داده و قول فضای باز فرهنگی و سیاسی را داد؛ سازمان‌های چپ را از این قاعده مستثنی کرد و آن‌ها را متهم به براندازی و مخالفت با قانون اساسی کرد.

بیش‌ترین سازش شاه با مخالفان مذهبی بود؛ چه این‌که برای مصالحه با مذهب‌پوش شریف امامی را به نخست‌وزیری برگزید که اقداماتش معطوف به اصلاحات مذهبی بود. حتی انقلاب سفید که در آن اختلافاتی میان شاه و برخی روحانیون بر سر مسئله حق رای زنان پیش آورد نگاه او به طیف مذهب‌پوش و مخالفان مذهبی تغییر نداد. این نکته با توجه به این‌که او استبداد و سرکوب مخالفانش را با استدلالی مذهبی -برگزیده بودن از جانب خداوند- انجام می‌داد همخوانی دارد.

طیف مذهبی، اما به اصلاحات جزئی راضی نبود و تغییرات ریشه‌ای را خواستار بود. از طرفی طیف بازاری هم که از سیاست مبارزه با گران‌فروشی آسیب دیده بودند به طیف مخالفان مذهبی پیوسته بودند و به نارضایتی‌ها و شکاف میان حاکمیت و گروه‌های مذهبی دامن می‌زدند.

میثاق پارسا در کتاب «زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران» می‌نویسد: «بازاریان در گام‌های اولیه‌شان با گروه‌های سکولار مدرن همراه بودند... اما با شروع اصلاحات اقتصادی من جمله مبارزه با گران‌فروشی به طیف مذهبی پیوستند.» پیوند بازاریان و مذهب‌یون مخاطره‌ای جدی برای شاه که خود دارای عقاید مذهبی و ارادت به روحانیون سنتی بود بوجود آورد که اصلاحات مذهبی شریف امامی هم نتوانست آن را رفع کند؛ و نهایتاً به انقلاب اسلامی منجر شد که در آن گروه‌های دیگر مخالف با رژیم شاه به مرور حذف شدند و طیف مذهبی و بازاری در بازی قدرت هژمونیک شد. محمدرضا شاه پهلوی در تاریخ ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ برای همیشه ایران را ترک کرد و در ۵ مرداد ۱۳۵۹ پس از سرگردانی بسیار در شهر قاهره بر اثر سرطان در حالی که شصت سال داشت درگذشت.

پدرش رضا خان هم یک دیکتاتور نظامی دست نشانده بود که به‌قول چارلز کامر هارت وزیر مختار وقت امریکا در ایران، در توحش بی‌نظیر بود! به‌علاوه خود رضاخان بسیار خشن بود و به شدت هم تمایلات فاشیستی داشت و به همین دلیل شیفته هیتلر شده بود و با حکومت هیتلر رابطه بسیار تنگاتنگی داشت و به‌همین دلیل نیز مرود خشم متفقین قرار گرفته بود.

رضا شاه با اعمال فشار و ایجاد رعب و وحشت و نابود کردن مخالفان، و «طوبله» نامیدن مجلس و تهدید به گل گرفتن در آن، و با کمک آخوندهای قم سلطنت مشروطه احمد شاه را لغو و سلسله پهلوی را تاسیس نمود. محمدعلی فروغی (وزیر معارف خود) را به اروپا نزد احمد شاه فرستاد تا شاید با پول و رشوه او را وادار به استعفا نماید. احمد شاه از این کار امتناع کرد و به فروغی گفت این کار را نمی‌کنم تا غیر قانونی بودن عمل این شخص در تاریخ ماندگار بماند.

بعد از حمله متفقین به ایران و عزل رضا شاه و به مرخصی فرستادن او در جزیره سنت موریس، فرزند ارشدش محمد رضا با کمک متفقین به پادشاهی رسید. او طلوع و غروب دولت پدرش را در این جمله به اختصار بیان کرد: «پدرم را انگلیسی‌ها بر سر کار آوردند و همان‌ها نیز او را بردند.» این جمله همه تبلیغات سلطنت‌طلبان اندر باب ملی بودن رضا شاه را بر باد می‌دهد.

محمد رضا نیز چون نتوانست نخست وزیر تحمل کند به کمک انگلستان و امریکا بر علیه مصدق کودتا کرد و اصول مشروطه را زیر پا گذاشت و چون پدرش راه استبداد در پیش گرفت. مصدق مخالف شاه نبود اما از او می‌خواست که همچون یک پادشاه مشروطه عمل کند ولی او و حامیان خارجی‌اش نمی‌پذیرفتند.

سلطنت محمدرضا شاه وابسته به نیروهای خارجی بود، و سرانجام در اثر اوج‌گیری انقلاب مردم در سال ۱۳۵۷، دیگر نمی‌توانستند در مقابل اراده مردم از محمدرضا پشتیبانی کنند او نیز تاب مقاومت را از دست داد و آن‌چنان شد که یکی از امرای ارتش گفت: «آمریکایی‌ها دم شاه را همچون موش مرده‌ای گرفتند و از ایران بیرون بردند.»

نکته جالب توجه این است که از زمان صدور حکم مشروطیت تا برافتادن نظام شاهنشاهی، چهار شاه بر تخت سلطنت جلوس کردند که هر چهار تایشان به گونه‌ای از کشور بیرون رانده شده و در دیار غربت در گور تاریخ مدفون شدند. و این خلاف ادعای سلطنت‌طلبان است که تمام تاریخ و فرهنگ ایرانی را در شاه‌دوستی و شاه‌پرستی و شعار «چو فرمان یزدان چو فرمان شاه» خلاصه می‌کنند!

برخی سلطنت‌طلبان، همواره پادشاهان اسکاندیناوی را به رخ مردم می‌کشند. در حالی که در کشورهای مشروطه اسکاندیناوی، شاه شان و منزلت یک شهروند عادی را دارد و مطلقاً حق دخالت در امور جاری سیاسی را ندارد و در مقابل اعمال خود مسئول و پاسخگو است. او همچون یک مقام اداری در ازای خدمات مشخص مستمری دریافت می‌کند و حق ندارد خود را مالک ملک و ملت بنامد و شعار «خدا - شاه - میهن» سر دهد. او مسئول است در مقابل دخل و خرج خود حساب پس دهد.

با این وجود، حتی در این کشورهای اسکاندیناوی نیز هیچ فرد سیاسی و آگاه به علوم اجتماعی، نهاد موروثی سلطنت را یک نهاد دموکراتیک نمی‌داند.

این وضعیت نباید با دیکتاتوری و ولخرجی‌های محمدرضا شاه مقایسه شود. اسدالله علم در یادداشت‌هایش خاطره‌ای را نقل می‌کند که مربوط به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله است. گویا برخی از ژورنالیست‌های غربی نسبت به ولخرجی‌ها و ریخت و پاش‌های این مراسم مقالاتی انتقادی نوشته بودند. این ولخرجی‌ها و ریخت و پاش‌ها در زمانی صورت گرفت که در استان‌هایی نظیر ایلام بعضی از مردم از شدت فقر کودکان خود را می‌فروختند و مناطقی همچون سیستان و بلوچستان یا بندر عباس از نوشیدن آب سالم محروم بودند.

علم به‌عنوان وزیر دربار، خبر این مقالات را به شاه و فرح گزارش می‌دهد. فرح در مقام اعتراض پاسخی می‌دهد که بسیار روشن و گویا است. می‌گوید: گور پدر همه‌شان پول نفت خودمان است هر جور که دل‌مان بخواهد آن را خرج می‌کنیم.

البته روزنامه‌نگاران داخلی حق هیچ انتقادی از «خدایگان شاهنشاه آرپامهر» را نداشتند. چرا که اشرف پهلوی در آن حالت هوسناک و مستانه، همچون نرون «کریمپور شیرازی» روزنامه‌نگار را به آتش کشیده بود.

محمدرضا شاه با تکبر خطاب به مخالفان و روشنفکران گفت: «مه نور فشاند و سگ عو عو کند.»

بر اساس خاطرات ثابتی، «مسئول اداره سوم ساواک» (مهم‌ترین رکن آن)، حکم‌های اعدام زندانیان سیاسی به «توشیح ملوکانه» محمد رضا پهلوی می‌رسیده. در خاطرات ثابتی آورده شده، در یک مورد به شاه یادآور شدند در میان محکومان به اعدام، زن هم هست ایشان با «الطاف ملوکانه محکومان زن را به‌خاطر زن بودن، عفو نمایند.»؛ پدر تاجدار چیزی شبیه به این جمله فرمودند: «مگر این زنان برای برابری تلاش نمی‌کنند حالا هم ما تبعیض قایل نمی‌شویم!»

حال اگر جریان سلطنت‌طلب، در پی باز یافتن موقعیت از دست رفته خویش است نمی‌توانند جنایت‌های شاهان را پرده پوشی کنند و در عین حال خود را وارث سلطنت بدانند. این طیف در شرایط کنونی دست به دامان برخی دولت‌ها شده تا آن‌ها را به قدرت و حاکمیت ایران برسانند. غافل از این‌که سیاستمداران غربی بر این مسئله آگاهند که سلطنت‌طلبان پایگاه اجتماعی چندانی در ایران ندارند بنابراین، آن‌ها روی نیروهایی حساب باز می‌کنند که از قدرت اجتماعی برخوردارند تا بتوانند در آینده منافع سرمایه‌داری آنان را در ایران و منطقه حفظ کنند.

البته بدشمنی رضا پهلوی در آنجاست که یک رقیب دیگر هم پیدا کرده است. با هدف موج سواری بر اعتراضات سراسری مردم ایران، اخیراً از یک «شاهزاده» جدید از خاندان قاجار هم اعلام موجودیت کرده است.

احتمالاً این شاهزاده جدید با فرزند محمدرضا پهلوی برای کسب «سلطنت»، به رقابت شدید برخواند خاست.

سران و مقامات جمهوری اسلامی ایران، در غارت ثروت‌های عمومی جامعه زبان‌زد عام و خاص هستند. اما ثروتی هم که در دوران پهلوی اول، در مقطع سقوط رضاخان و در فرارهای چندباره محمدرضا (که شاید به همین خاطر همین فرارها از عنوان «شاه چمدانی» برای او استفاده می‌شد) و فرار آخر او از ایران خارج شد، بیش از ده‌ها میلیارد دالر تخمین زده شده است. تنها در موعد سقوط رضاخان و تبعید او توسط متفقین از ایران، به استناد بایگانی وزارت خارجه امریکا نزدیک به ۲۰۰ میلیون دالر از ایران خارج شد. در کتاب «از قاجار به پهلوی» نوشته محمدقلی مجد، که به فارسی هم ترجمه شده است، منطبق بر اسناد وزارت خارجه امریکا، آمده است: «رضا شاه هنگام کناره‌گیری از سلطنت یکی از ثروتمندترین مردم جهان بود.

بر اساس بایگانی وزارت خارجه ایالات متحده، وی نزدیک به ۵۰ میلیون دلار در بانک تهران، ۱۸ میلیون دلار در بانک های نیویورک و حداقل ۱۰۰ میلیون دلار در بانک های لندن ذخیره کرده بود. وی همچنین مقادیر نامشخصی در بانک های سوییس سرمایه گذاری کرده بود. وی به بهانه خرید تسلیحات، عواید حاصل از فروش نفت ایران را به حساب شخصی خود در این بانک ها واریز می کرد که این وجوه بخش اعظم مبالغی را که ذکر کردیم شامل می شود.» تنها در موعد سقوط رضاخان و فرار او از ایران، به استناد بایگانی وزارت خارجه امریکا نزدیک به ۲۰۰ میلیون دلار از ایران خارج شد. این سرمایه جدا از موارد متعدد تصاحب زمین توسط رضاخان است.

رضاخان در سال های سلطنت نزدیک به ۷ هزار دهکده و مناطق وسیعی از اراضی ایران را به املاک شخصی خود اضافه کرد. جواهرات سلطنتی نیز به این لیست اضافه می شود. در مقاله ای پیرامون جواهرات سلطنتی آمده است: مهم ترین رویدادی که در دوره پهلوی اول، جواهرات سلطنتی را خبرساز کرد، وقایع مربوط به سقوط رضا شاه و شایعاتی بود که درباره جواهرات سلطنتی رواج پیدا کرد؛ خبرهایی که همانند زمان خروج احمدشاه از ایران در کشور در افواه جاری بود و افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده بود. این اخبار به سرعت به صحن علنی مجلس نیز کشیده شد. نخستین واکنش رسمی نمایندگان به این اخبار، سئوالی بود که توسط شکرالله صفوی (مدیر روزنامه کوشش) به رئیس مجلس داده شد و مقرر شد دولت در عرض ۱۰ روز به آن پاسخ دهد. موضوع به وزارت دارایی ارجاع شد و قرار شد نخست وزیر به همراه وزیر دارایی در صحن علنی به مجلس پاسخ دهند. واکنش رضا شاه به این حق قانونی نمایندگان مناسب نبود. گلشاییان، وزیر دارایی، خاطره برخورد رضا شاه را نسبت به سئوال نماینده مجلس درباره جواهرات این گونه می نویسد: «شاه گفت: به مجلس چه مربوط؛ این... فضولی کرده، نباید اعتنا کرد.»

نویسنده مقاله «معمای جواهرات سلطنتی پس از سقوط پهلوی اول» در آغاز یادداشت خود می نویسد: «مجموعه جواهرات ملی ایران که در دوره تاریخی مورد بررسی، تحت عنوان جواهرات سلطنتی از آن یاد می شود، یکی از گران بهاترین مجموعه های تاریخی جواهرات است که در طول چندین قرن، جمع آوری شده است. به ویژه از دوره صفویه اطلاعات روشن تری از مجموعه جواهرات سلطنتی وجود دارد. بعد از فراز و نشیب های بسیار با به وجود آمدن سلسله قاجار، به ویژه در دوره فتحعلی شاه، مجموعه شکل تازه ای یافت. همراه با تحولات تاریخی ایران، این مجموعه نیز تحت تأثیر قرار گرفت و با به وقوع پیوستن انقلاب مشروطه، همان گونه که بر اساس قانون اساسی مشروطه، سلطنت از جانب ملت به شاه تفویض می شد، جواهرات سلطنتی هم به صورت دارایی های مقام سلطنت (نه شخص سلطنت) و ملت درآمد.»

زمستان سال ۱۳۵۷ شمسی خبر خروج شاه ایران از کشور خود در صدر تمام رسانه های جهان قرار گرفت. محمدرضا پهلوی بعد از حدود ۳۰ سال پادشاهی و همراهی با انگلیس و سپس امریکا بدون اعلام قبلی و پس از انجام یک نطق تلویزیونی سوار بر یک هواپیمای بوئینگ خاک ایران را ترک کرد تا جهان و منطقه غرب آسیا از ریل سابق خود خارج شده و دروازه های جدیدی را در برابر خود ببیند.

در آن زمان همانند امروز، هیچ رسانه ای موضوع اول بین الملل خود را به اتفاقی جز ایران اختصاص نمی داد. مسائل مختلفی همچون؛ عاقبت خاورمیانه، کودتاهای احتمالی پیش رو، اظهار نظر های مختلف صاحب نظران و ... همه و همه باعث شده بود تا کسی متوجه سرقت بزرگ خاندان پهلوی از ایران نشود. سرقتی که تا به امروز جزئیات کاملی از آن منتشر نشده و هنوز درباره آن سوالات بی شماری مطرح است.



خروج شاه از ایران و صحنه چندی از بردگی!

در همان سال‌ها کریستین ساینس مانیتور در مقاله‌ای ضمن بررسی بخشی از فهرست اموالی که شاه از ایران خارج کرده بود با تیتیر: «ثروت افسانه‌ای شاه ایران» نوشت: آیا ثروتی که شاه از ایران خارج کرده است افسانه‌ای است؟ بله، افسانه‌ای است، زیرا تا کنون هیچ‌کس جز شاه برکنار شده نمی‌داند هنگام خروج از ایران در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ دقیقاً چه مقدار پول با خود برده است.

این رسانه ثروت احتمالی شاه را از میلیون‌ها تا میلیارد‌ها دلار برآورد کرد و نوشت: آقای پل ادوایر که از سوی ایران برای بازپس گرفتن اموال مسروقه به‌عنوان وکیل انتخاب شده است معتقد است اگر همه چیز فراهم باشد لااقل ۵ سال طول می‌کشد تا میزان دارایی شاه مخلوع اندازمگیری شود. چرا که بسیاری معتقدند شاه و خانواده‌اش اموال و پول‌های خارج شده را در حساب‌های محرمانه ذخیره کرده‌اند.

ساینس مانیتور نوشت: برخی دیگر بر این باورند که اسرار ثروت شاه را می‌توان از طریق دو تن از دوستانش «دیوید راکفلر» و «هنری کیسینجر» یافت. از آقای راکفلر، رییس بانک چیس منهتن در نیویورک، در نشست سالانه آن در مورد رابطه این بانک با شاه سؤال شد؛ او به سهامداران گفت: «سیاست ما این نیست که در مورد روابط با مشتری صحبت کنیم یا حتی تایید کنیم که آیا این مشتری ما هست یا خیر.»

جالب این‌جاست که همان زمان واشنگتن پست نیز گزارش داد وقتی پدر شاه، «رضاشاه» در سال ۱۹۴۱ مجبور به تبعید شد، «مدعی مالکیت ۱۰ درصد از زمین‌های کشور شد.» این یعنی چیزی حدود ۲ هزار کیلومتر مربع از زمین‌های حاصلخیز.

واشنگتن پست تصریح کرد شاه برای رفع نارضایتی مقداری از زمین‌ها را به کشاورزان خرده پا پس داد، اما مقدار زیادی از آن را نگه داشت. مقداری از این زمین‌ها برای تامین مالی سرمایه‌گذاری‌های شاه در جاهای دیگر فروخته شد.

«پرواند آبراهامیان» از تاریخ‌نگاران برجسته ارمنی - امریکایی در کتاب «ایران بین دو انقلاب» ضمن اشاره به مقاله روزنامه «نیویورک تایمز» در آن زمان درباره بنیاد پهلوی آورده است: «به نوشته نیویورک‌تایمز، در پس ظاهر فعالیت‌های خیریه، این بنیاد به سه منظور به‌کار می‌رفت: به‌عنوان منبعی از درآمد برای خاندان سلطنتی، به‌عنوان ابزاری برای اعمال نفوذ در بخش‌های مهم اقتصاد و به‌عنوان مجرای پاداش به حامیان رژیم. این استاد دانشگاه امریکایی همچنین درباره اموال به‌غارت رفته توسط نزدیکان محمدرضا پهلوی و دربار سلطنتی با استناد به آمار بانک مرکزی در آغازین روزهای انقلاب اسلامی می‌نویسد: «بانک مرکزی ایران لیستی را از ۱۷۷ نفر از اشخاص

برجسته(حکومت پهلوی) منتشر کرد که جمعا حدود ۲ میلیارد دلار را به خارج از این کشور منتقل کرده بودند. برخی از مهمترین افراد در بین آنها بدین شرح است:

*جعفر شریف امامی، حدود ۳۱ میلیون دلار

*غلامعلی اویسی، ۱۵ میلیون دلار

*نمازی، ۹ میلیون دلار

*ناصر مقدم، ۲ میلیون دلار

*شهردار وقت تهران، ۶ میلیون دلار

*وزیر وقت بهداشت، ۷ میلیون دلار

*مدیر شرکت ملی نفت ایران، بیش از ۶۰ میلیون دلار



Shah's fabled riches: Millions? Billions?

April 23, 1980

گزارش ثروت شاه در کریستین ساینس مانیتور

روزنامه نیویورکتایمز نیز در تاریخ دهم ژانویه ۱۹۷۹، با استناد به گفته منابع بانکی جهانی نوشت که مبلغی بین دو تا چهار میلیارد دلار تنها در طول این دو سال آخر (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷) از سوی خانواده سلطنتی ایران به امریکا منتقل شده است.

در سال ۱۳۹۱ نیز روزنامه «فایننشال تایمز» بهمناسبت اعتراض‌ها در کشورهای عربی، میزان دارایی‌های خارج شده توسط محمدرضا پهلوی را بدین شرح اعلام کرد: «محمدرضا پهلوی، شاه مخلوع ایران ۳۵ میلیارد دلار دارایی از ایران خارج کرده است.»

رضاخان در سال‌های سلطنت خود نزدیک به ۷ هزار دهکده و مناطق وسیعی از اراضی ایران را به املاک شخصی خود اضافه کرد. جواهرات سلطنتی نیز به این لیست اضافه می‌شود.

در هنگام خروج محمدرضا و فرح پهلوی از ایران، بخش اعظمی از همین جواهرات سلطنتی توسط چمدان‌های متعدد در کنار مبالغ هنگفتی ارز از کشور خارج شد: «رییس کل تشریفات دربار آغاز عملیات خروج شاه و همراهان را ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷ اعلام کرد. او دستور داد برچسب‌های شناسایی چمدان‌ها، بسته‌ها و صندوق‌های شاه که منقش به آرم دربار و سلطنتی بود به درون کاخ نیاوران آورده شود تا تشریفات لازم و آخرین شناسایی درباره آن‌ها صورت بگیرد. برچسب‌های اختصاصی دربار اینک آماده شده بود تا به چمدان‌ها و صندوق‌ها الصاق شود. دستور پر کردن و بستن چمدان‌ها و صندوق‌ها در روز ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷ با تایید شاه و به دستور فرح صادر شد. فرح دستور داد ۳۸۴ عدد چمدان و صندوق بسته شود. یک تیم از افراد مورد تایید فرح جمع‌آوری و بسته‌بندی همه گونه عتیقه، جواهرات و الماس‌های گران‌بها، ساعت‌های تمام طلا و تاج و نیم تاج‌های تمام زمرد را بر عهده داشتند. این گنجینه از جواهرات و

عتیقه جات در مکان‌های امن کاخ نیاوران نگهداری می‌شد. فرح بر همه بسته‌بندی‌ها نظارت کامل داشت. بسته‌بندی و جمع‌آوری دالره‌های امریکایی که از ماه‌ها قبل نقداً جمع شده بود توسط بخش مالی دربار انجام شد. تاج شاهنشاهی با ۳۳۸۰ قطعه الماس و ۵۰ قطعه زمرد، ۳۶۸ حبه مروارید و با وزن ۲ کیلو و ۸۰ گرم و از نظر قیمت غیرقابل تخمین و تاج ملکه با ۱۶۴۶ قطعه الماس و تعداد معتنا بهی از جواهرات دیگر و طلا به ارزش ده‌ها میلیون دالر به‌عنوان بخش اندکی از جواهرات ربوده شده سلطنتی هستند. بسته‌بندی این گنجینه‌ها سرعتی خاص می‌طلبید که باید درون چمدان‌ها و صندوق‌ها جای داده می‌شد. در جریان این بسته‌بندی‌ها بسیاری از جواهرات توسط اعضای تیم بسته‌بندی دزدیده شد و هرگز ردیابی از آن‌ها به دست نیامد...»

این موارد در خاطرات خودنوشت اهالی دربار یا گفت‌وگوهای متعدد وابستگان حکومت سابق که تبدیل به کتاب شده، مورد تأکید قرار گرفته است. با این‌همه، چندسال پیش فرح پهلوی، در گفت‌وگویی با تلویزیون من و تو (که همین اواخر چالش شفافیت منابع مالی‌اش از سوی مخاطبان شبکه‌های اجتماعی مورد سؤال قرار گرفته بود)، اعلام کرد: اموال شاه هنگام فرار از ایران تنها ۶۲ میلیون دالر بوده است!

این ادعا در حالی است که در همان سال‌ها، روزنامه فایننشال تایمز در گزارشی به‌مناسبت قیام‌های موجود در کشورهای عربی علیه دیکتاتورهای موسوم به «بهار عربی»، میزان دارایی‌های خارج شده از سوی دیکتاتورهای فراری از کشورهای مختلف را بررسی و اعلام کرد محمدرضا پهلوی، شاه مخلوع ایران ۳۵ میلیارد دالر دارایی از ایران خارج کرده است. نگاهی به برخی فعالیت‌های افراد نزدیک با شاه بعد از سرنگونی حکومتش نشان می‌دهد ارقام بیش از این است. به‌نظر می‌رسد این رقم متعلق به خروج مستقیم دارایی به شکل ارز از کشور باشد و املاک و سهام خاندان پهلوی در خارج از کشور در آن محاسبه نشده است. اسناد و مدارک موجود در ایران نشان می‌دهد بخشی از املاک محمدرضا پهلوی در ایران شامل ۲۲۰ هکتار زمین قبل از خروج او از کشور در سال ۱۳۵۷ به فروش رفته و به‌صورت ارز از کشور خارج شده بود. با این حال بر اساس آمارهایی که روزنامه‌ها و نشریات امریکایی منتشر کردند ثروت شاه شبکه پیچیده‌ای از شرکت‌ها، بنیادها، حساب‌های بانکی، زمینی در کوستادل سول اسپانیا، ویلایی در سنت موریس سوییس که بعدها سیلیو برلوسکونی آن را خرید و املاکی در نقاط مختلف دنیا بود.

بخش مهمی از ثروت ملی ایرانیان، توسط ارز و به وسیله نزدیکان شاه از ایران خارج شد. تنها مقامات دولتی ۱۳ میلیارد دالر ارز طی ۲ ماه خارج کردند و شاه و اطرافیانش با بردن ۳۸۴ چمدان بزرگ از طلا و جواهرات سلطنتی و ثروت‌های دیگری که قبل از این به صورت ارز از کشور خارج شده بود، مسلماً مبلغی بیش از این به تاراج برده‌اند. در فهرست بانک مرکزی نام ۱۷۸ نفر از مقامات دولتی گنجانده شده بود. درباره دارایی‌های ملی که شاه و خانواده‌اش از سال‌ها قبل از انقلاب به‌ویژه در ماه‌های آخر حکومت از ایران خارج کرده‌اند، اردشیر زاهدی از نزدیکان دربار پهلوی به‌ویژه به‌خود رضا پهلوی، چنین نوشته است: «دادستان تهران در زمان شریف امامی فهرست دقیقی از افرادی که پول‌هایی را به شکل ارز خارج کرده بودند، استخراج کرد. در میان این فهرست شخص اعلی حضرت به خروج ۳۱ میلیارد دالر از کشور متهم شده بود.»

اردشیر زاهدی (داماد محمدرضا پهلوی) و هم‌بازی دوران کودکی‌اش، تنها مقام رسمی حکومت بود که در زمان بیماری محمدرضا شاه در دوره آوارگی با او بود و برای اقامت پهلوی دوم در امریکا خیلی تلاش کرد. بر اساس اسناد و مدارک موجود، در بحبوحه انقلاب و در حالی که بسیاری از ادارات در اعتصاب به‌سر می‌بردند، کارکنان بانک مرکزی، پانزدهم آذرماه ۱۳۵۷، صورت‌کسانی را که طی ۲ ماه شهریور و مهر ۱۳۵۷ ارز از مملکت خارج کرده بودند منتشر کردند. بر اساس اسناد و مدارک موجود، در بحبوحه انقلاب و در حالی که بسیاری از ادارات در اعتصاب

به‌سر می‌بردند، در این لیست بیان شده بود که کدامیک از مقامات دولتی و حکومتی حدود ۱۳ میلیارد دلار از ثروت‌های خود را به‌صورت ارز از کشور خارج کرده بودند. جمع مبلغ حواله شده بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار اعلام شد. این افراد چون وضعیت انقلاب و امکان سقوط حکومت شاهنشاهی را دیدند اقدام به خارج کردن اموال خود از کشور کردند.

بر اساس جمع بندی برخی گزارش‌ها درباره همه دزدی‌ها و اموال به سرقت رفته توسط این خاندان می‌توان این رقم را تا ۱۰۰ میلیارد دلار هم برآورد کرد. قرار بود طبق خواسته شاه، ثروتش به نسبت زیر تقسیم شود: ۲۰ درصد به فرح دیبا، ۲۰ درصد به پسر بزرگش رضا، ۱۵ درصد به فرحناز، ۱۵ درصد به لیلا، ۲۰ درصد به علیرضا پسر دیگر شاه، ۸ درصد به شهناز و ۲ درصد به نوه‌اش مهناز زاهدی. ارزش ثروت تقسیم شده شاه از ۱۲۰ میلیون دلار طبق گفته بعضی وابستگان به خانواده پهلوی تا ۱۰۰ میلیارد دلار طبق برآوردهای نیمه‌رسمی متغیر است. عباس میلانی که به این خاندان نزدیک است، رقمی نزدیک به یک میلیارد دلار را نزدیک‌تر به واقعیت می‌داند.

اموالی که خاندان پهلوی چه پهلوی‌های پدر و پسر و چه خواهران و برادران و فامیل از بیت‌المال ملت غارت کردند و مستغلات و دارایی‌های آن‌ها فهرستی بسیار طولانی است. شاه در سال ۱۳۳۷ شمسی «بنیاد پهلوی» را تاسیس کرد. (ساختمان بنیاد پهلوی در آونو پنجم در خیابان پنجاه و دوم نیویورک قرار دارد که ارزش دفتری آن در سال ۱۳۵۴، ۱۴/۵ میلیون دلار بوده است) و بخشی از مایملک خود اعم از میهمان‌خانه‌ها، سهام کارخانه‌ها، شرکت‌ها و بانک‌ها را در اختیار این بنیاد قرار داد.

این بنیاد جایگزین «سازمان املاک و مستغلات پهلوی» شد و در مهر ۱۳۴۰، شاه برای سرپوش گذاشتن بر اموال غارت‌کرده خود، فرمان وقف دارایی بنیاد پهلوی به امور خیریه را صادر کرد، در صورتی که اکثر اعضای هیئت امنای آن خود شاه و دربار بودند. علاوه بر این‌ها، مبالغ هنگفتی از درآمد نفت به‌صورت اعتبارات بانکی در اختیار بنیاد پهلوی قرار می‌گرفت. در این حالت خاندان پهلوی نه تنها اموال قبلی خود (اموال باقی‌مانده از رضاخان) را از دست نداد، بلکه درآمدهای نفتی و... هم به آن اضافه شد.

اگرچه اهداف این بنیاد به ظاهر «خیرخواهانه» و در جهت توسعه آموزش و پرورش، اعطای بورس تحصیلی و از این قبیل مطرح می‌شد اما خانواده پهلوی علاوه بر چپاول هدایا و وام‌های بین‌المللی که برای این بنیاد گرفته می‌شد، با داشتن ۲۰۷ موسسه اقتصادی از قبیل شرکت های ساختمانی، معدنی، کشاورزی، بیمه، بانک و هتل‌ها و کازینوها (قمارخانه‌ها) و کاباره‌ها و... عملاً مخل سلامت سیستم اقتصادی کشور شدند. بانک‌ها، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، بیمه‌ها، هتل‌ها و تعدادی از مجموعه‌های توریستی- تفریحی، کارخانجات و شرکت‌های تولیدی در اقصی نقاط کشور و خارج از مرزهای ایران از جمله این دارایی‌ها بود. تنها در یک مورد می‌توان اشاره به سهام شاه در پروژه‌های بین‌المللی کرد؛ این بخش از درآمدها آن‌قدر زیاد بود که برخی منابع خبر از دقیقه‌ای ۶ هزار دلار و سالانه بالغ بر ۳ میلیارد دلار سود خالص از محل سرمایه‌گذاری‌های شاه در نقاط مختلف دنیا می‌دادند.

باین ترتیب، اکنون که نسل چهارم و پنج قاجار هم ادعای سلطنت دارند، می‌توان درک کرد که احمدشاه قاجار به‌عنوان آخرین شاه سلسله قاجاریه، به چه اندازه ثروت‌های مردم ایران دزدیده‌اند که هم‌زمان با اوج‌گیری جنبش انقلابی مردم ایران، هوس بازگشت به قدرت به سرشان زده است!

البته محمدرضا پهلوی و خانواده و نزدیکانش نیز ثروت‌های کلانی از ایران خارج کرده و در این ۴۳ سال سرمایه‌گذاری‌های پیدا و پنهان هنگفتی کرده‌اند. شاید اکنون بخواهند با هزینه‌های کوچکی از این ثروت‌ها، وزیر و کیل و رسانه بخرند اما هرگز نمی‌توانند چوب لای چرخ انقلاب نوین جوانان بگذارند!



زمین مشهوری در لس آنجلس که به گران‌ترین زمین جهان مشهور شد و رضاپهلوی سال ۲۰۲۱ آن را به قیمت یک میلیارد دالر فروخت

قاجارها و پهلوی‌ها بر این تصورند که با اتکا به ثروت کلان غارت شده، می‌توانند مجدداً سلطنت را در ایران احیا کنند. اما بدشأنی‌شان در آنجاست که جامعه انقلابی امروز ایران، از حاکمیت سلطنتی و مذهبی عبور کرده و اغلب شهروندان به خصوص نیروی جوان، خواستار جامعه‌ای هستند که در آن آزادی و برابری و زندگی شایسته انسانی، بالاتر و فراتر از هر حاکمیتی باشد.

سلطنت‌طلبان به‌لحاظ سیاسی و فکری، جریانی متعلق به گذشته هستند و از این‌نظر نیز جایگاه چندانی به‌ویژه در نزد نیروی جوان ایران ندارند. مسئله اختلاف نسل‌ها است. واقعاً سلطنت‌طلبان چگونه فکر می‌کنند که می‌توانند نسل کنونی را با ایده «شاه پرستی» و یا با شعار «خدا شاه میهن» آشتی دهند؟

محمدرضا شاه در ابتدای نطق مشهورش در ۱۴ آبان ۱۳۵۷، که گفت «من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم»، این نکته را هم گفت که «انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تایید من به‌عنوان پادشاه ایران و به عنوان یک فرد ایرانی نباشد».

بنابراین پهلوی‌چی‌های و شاه‌پرستان جدید یا قدیمی که عبارت «پنجاه‌هفتی» را به‌مثابه فحاشی به‌کار می‌برند به یاد بیاورند که «اعلیحضرت همایونی» هم گفته بود: «انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تایید من نباشد».



وسعت حضور مردم در خیابان‌ها آن‌چنان بود که جنبه اجتماعی انقلاب ۵۷ قابل انکار نبود و انگار اگر کسی آشکارا به مخالفت با خواست انقلابی مردم ایران برمی‌خاست، از دایره «مردم ایران» خارج و زایل می‌شد. ممکن است شاه تحت فشار و از سر مصلحت چنین حرفی زده است. اما این حرف معنایی جز این ندارد که شاه از ترس سرنگونی حکومتش، به دروغ گفت انقلاب مردم ایران را تایید می‌کند.

آدمی که در تنگنا گیر کرده، ممکن است هر دروغی بگوید تا از تنگنا خلاص شود. شاه در پیامش به «سازش نامقدس فساد مالی و فساد سیاسی» در ایران تحت حاکمیتش اقرار کرد و قول داد مانع تداوم «ظلم و فساد و اختناق» شود. مجموع گفته‌ها و نوشته‌های شاه پس از سرنگونی حکومتش نشان می‌دهد او اعتقادی به محتوای پیام ۱۴ آبان ۱۳۵۷ نداشت و وعده‌اش در خصوص انتخابات آزاد هم قابل اتکا نبود.

حکومت پهلوی نیز مانند امروز جمهوری اسلامی، برای بقای نظام سلطنت از سه راه استفاده می‌کرد: توهین‌های متوالی به مخالفین و دست‌کم گرفتن آن‌ها، دستگیری و سرکوب اعتراضات، خشونت نظامی، سازمان‌دهی حرکت‌های حکومتی، و نهایتاً وعده‌های دیر هنگام برای ایجاد آزادی و دموکراسی و ...

در بهمن ماه طرفداران سلطنت و ارتش و پلیس چند بار «تظاهرات» کردند. یکی از این تظاهرات در ورزشگاه امجدیه تهران بود که بسیاری از زنان طرفدار شاه در آن به‌صورت «خودجوشی؟!» از فرط اندوه غش کردند و گریه و زاری برای بازگشت شاه به کشور راه انداختند. اما نخستین آن‌ها در ۲۰ فروردین ماه ۱۳۵۷ در تبریز اتفاق افتاد. با توجه به نفوذ آیت‌الله شریعتمداری در تبریز این رخداد طبیعی بود چرا که طرفداران وی خواستار اصلاح بودند نه انقلاب.

در مراسم حمایت خیابانی از حکومت، کارمندان و دانش‌آموزان بسیاری دیده می‌شدند. کنسولگری بریتانیا در گزارشی اجباری بودن حضور در این مراسم را گوشزد می‌کند و گزارش می‌دهد که هر کس در تظاهرات شرکت نمی‌کرد از کارش اخراج می‌شد.

جمشید آموزگار محرک اصلی نمایش تبریز بود و خود نیز در میان تظاهرات‌کنندگان حاضر شد و وعده‌هایی مبنی بر افزایش نیروی انسانی در زمینه کشاورزی، بررسی قیمت محصولات کشاورزی، اختصاص وام به کشاورزان با تسهیلات بیشتر و مقررات کمتر و تشکیل اتحادیه کشاورزان در تبریز را داد. انبارهای نگهداری محصولات کشاورزی با امکانات جدید، ۵ هزار واحد مسکونی برای کارگران، اختصاص بودجه دولتی قابل توجه برای فاضلاب شهر تبریز از دیگر بخش‌های سخنان آموزگار بود. اما آموزگار با وجود راه انداختن چنین نمایشی نتوانست نارضایتی‌های روزافزون را کنترل کند و در شهریور همان سال از سمت خود برکنار شد.

محمدرضا شاه اعتراض‌های دهه پنجاه را «وحشت سرخ» توصیف می‌کرد و روحانیون را طرفدار سلطنت می‌دانست. او مدعی بود آیت‌الله خمینی یک استننا در روحانیت است و حتی همین استننا نیز خواستار تغییر حکومت نیست بلکه با انقلاب سفید مخالف است. جالب این‌جاست که دستگاه تبلیغاتی حکومت نیز مخالفان حکومت را «ضدانقلاب» معرفی می‌کرد و منظور از این تعبیر مخالفت با انقلاب سفید و اصلاحات اراضی بود. این برچسب سیاسی راه را برای سرکوب مخالفان هموار می‌کرد و آن‌ها را مخالف اقتدار و پیشرفت کشور جلوه می‌داد.

همچنین پروپاگاندای حکومت پهلوی مخالفان را «عامل دشمن و استعمار» معرفی می‌کرد تا احساسات عمومی را علیه مخالفین تحریک کند. اما در ماجرای انتشار مقاله رشیدی مطلق به نام «ایران و استعمار سرخ و سیاه»، استفاده از واژه ضد انقلاب و نسبت دادن معترضان به دشمن خارجی کار دست حکومت داد و باعث تشدید تظاهرات خیابانی و پیوستن حامیان روحانیون به صفوف انقلابیون شد. تا آن موقع هیچ خبری از طرفداران روحانیت و یا نامی در اعتراض‌های بزرگ اوایل انقلاب خبری نبود. در واقع نام خمینی را خود حکومت شاه و رسانه‌هایش در سطح وسیعی به زبان‌ها انداخت.

حکومت پهلوی حتی زمانی که در مقابل مخالف‌ها و اعتراضات رو به گسترش انعطافی ظاهری نشان داده و قول فضای باز فرهنگی و سیاسی را داد، سازمان‌های کمونیستی و چپ را از این قاعده مستثنی کرد و آن‌ها را متهم به براندازی و مخالفت با قانون اساسی کرد. شاه حتی در پاسخ به شکنجه‌هایی که در ساواک گزارش می‌شد این‌گونه

واکنش نشان داد: «هدف ساواک مبارزه و مقابله با کمونیسم و گروه‌های مختلف چپ، پایان‌دادن به فعالیت‌های مخرب در داخل و خارج از ایران و کسب اطلاع از وضعیت جاسوسان و خرابکاران است.»

شاه پس از بالاگرفتن اعتراضات و به خیابان آمدن مذهبیون، تازه متوجه نارضایتی عمیق مذهبیون و اسلام‌گرایان شده بود و با انتخاب شریف امامی به نخست‌وزیری در صدد رفع آن بود. اقدامات شریف امامی معطوف به اصلاحات مذهبی بود. وی تقویم شاهنشاهی را به هجری بازگرداند، فروش مشروبات الکلی و فعالیت‌های کازینوها و کلوب‌های شبانه را محدود کرد و بسیاری از روحانیون را از زندان آزاد کرد. علاوه بر این اقدامات، فعالیت آزاد برخی احزاب نیز دوباره مجاز شد و عملاً پرونده حزب رستاخیز بسته شد.

آیت‌الله شریعتمداری، تعدادی از روحانیون عالی‌رتبه و اعضای جبهه ملی روی خوشی به اقدامات فوق نشان دادند. از سوی دیگر، سیاست‌های دولت برای مقابله با گران‌فروشی نیز نتیجه عکس داد و باعث شد طیف بازاری نیز که از سیاست مذکور آسیب دیده بودند به مخالفان به ویژه به مذهبیون بپیوندند. میثاق پارسا در کتاب زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران می‌نویسد: «بازاریان در گام‌های اولیه شان با گروه‌های سکولار مدرن همراه بودند...، اما با شروع اصلاحات اقتصادی من جمله مبارزه با گران‌فروشی به طیف مذهبی پیوستند.» پیوند بازاریان و مذهبیون مخاطره‌ای جدی برای شاه که خود شاه دارای عقاید مذهبی و ارادت به روحانیون سنتی بود به‌وجود آورد. وی چاره‌ای به‌جز سازش نداشت و انتخاب شاپور بختیار نیز از همین ناچاری ناشی می‌شد.

تظاهرات گسترده خیابانی از دی‌ماه سال ۱۳۵۶ آغاز شد و پس از شهریور ۱۳۵۷ با اعتصابات کارگری فلج‌کننده سراسری همراه شد. از این تاریخ به بعد تاکید متحدان خارجی شاه، برخورد قهری با مخالفان بود. بر اساس اسناد پروژه عقاب که عبارت بود از فشار بانک «چیس منهن» برای حمایت کارتر از دولت پهلوی، به‌خاطر ثروت کلان شاه در این بانک، کارتر چند بار از محمدرضا شاه درخواست کرد که «اعلیحضرت اجازه شلیک به سر و سینه معترضان را بدهند»؛ درخواستی که بسیاری از افسران ارتش شاهنشاهی و متحدان خارجی نیز پیش‌تر مطرح کرده بودند.

در همه این اتفاقات، شاه آمریکا و بریتانیا را ناصادق می‌دانست و اعتقاد داشت آن‌ها در حال توطئه هستند. نهایتاً با بالا گرفتن تظاهرات و اعتصاب سراسری، مرحله بالاتر و عالی انقلاب آغاز شد و کارتر نیز از رای خود برگشت و در جریان کنفرانس گوادلوپ اعلام کرد دیگر از حکومت شاه دفاع نخواهد کرد.

سیاستی که امروز دولت‌های غربی با دیدن ادامه انقلاب قدرتمند مردم، با شنیدن و تحلیل شعارهایی همچون «زن، زندگی، آزادی»، «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر»، «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم نمی‌خوایم»، «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، «فقر، کشتار، گرانی، مردم شدن قربانی»، «پول نفت گم شده، خرج بسیجی شده»، «ملت چرا نشستی، منجی خود تو هستی»، «وای به روزی که مسلح شویم»، «خامنه‌ای ضحاک، می‌کشیمت زیر خاک»، «امسال سال خونه، سیدعلی سرنگونه»، «این آخرین پیامه، هدف خود نظامه»، «تا آخوند کفن نشود، این وطن وطن نشود»، «حکومت ضدزن، نمی‌خوایم نمی‌خوایم» و «نه روسری نه توسری آزادی و برابری» و...، مجبور شده‌اند مواضع کج‌دار و مریضی را علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کنند.

شاه تصور می‌کرد قدرتی معنوی وی را بر تخت قدرت نگه خواهد داشت و تظاهرات‌کنندگان را عده‌ای قلیل و کم‌شمار خوانده بود. اما زمانی که شاه در دی ماه سال ۱۳۵۷ از کشور خارج می‌شد، تعداد معترضان کف خیابان به حدود دو میلیون نفر رسیده بود و کمتر از یک ماه پس از خروج شاه از ایران، حکومت پهلوی توسط همین «معترضین حقیر و اندک» سقوط کرد.

الفاظی و ادعاهایی که امروز خامنه‌ای اما با ادبیات سیاسی خود بر علیه مخالفین به زبان می‌آورد همان الفاظ و ادعاهای مشابه محمدرضا شاه است!

در پایان می‌توانیم تاکید کنیم که «گذشته چراغ راه آینده است» این جمله‌ای است که بارها و بارها آن را شنیده و یا خوانده‌ایم و البته از جمله مهم‌ترین دلایلی است که با استناد به آن، از مطالعه تاریخ غافل نباشیم. اگر به‌واقع گذشته چراغ راه آینده باشد، این سؤال مهم به میان می‌آید که از این گذشته چه نکات منفی و مثبتی را برای آینده آموخته‌ایم؟ بارها و بارها شنیده‌ایم: «ملتی که تاریخ خود را فراموش کند، مجبور است آن را تکرار کند»، «ملتی که تاریخ خود را فراموش کند، به قهقرا می‌رود». این عبارات بیانگر آن است که ممکن است انسان‌ها و جریانات سیاسی و اجتماعی در سیر حوادث و رویدادها و به دلیل سختی‌هایی که امروزه از جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متحمل می‌شوند، سختی‌ها و مشقت‌هایی را که دیروز با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند و به مراتب بدتر از وضعیت امروز بود، به فراموشی بسپارند و خواهان بازگشت به گذشته شوند، بنابراین در صورت وجود برخی شرایط عینی که دربردارنده طیفی از دشواری‌ها و مشقت‌هاست، دشمنان داخلی و خارجی مردم تلاش می‌کنند تاریخ واقعی را تحریف کنند؛ باورهای ذهنی لازم خود را برای القای آنچه مدنظرشان است را فراهم آورند؛ امری که امروزه درباره انقلاب مردم ایران به پیشگامی دختران و پسران جوان و جسور، توسط مبلغان و تنویرسین‌های جمهوری اسلامی و رسانه‌های وابسته به آن، به شدت تبلیغ و ترویج می‌شود.

تیغ تیز و برنده سانسور و محدودیت در جمهوری اسلامی شامل موضوعات بسیاری می‌شود، از فرهنگ و تاریخ گرفته تا موسیقی، شعر، فیلم، پوشش و البته علم. از بین شاخه‌ها و زمینه‌های گوناگون علم و فناوری، شاید هیچ شاخه‌ای چون آزادی اندیشه و بیان و تشکل جمهوری اسلامی را هراسان نکرده باشد.

اهداف، سیاست‌ها و ضوابط نشر کتاب دقیقاً همین هراس حکومت از نشر علم و آگاهی انعکاس یافته و از ممنوعیت انتشار کتاب‌هایی که از دیدگاه جمهوری اسلامی «ترویج مادی‌گرایی فلسفی و اخلاقی و سبک‌های زندگی مخالف معیارها و ارزش‌های اسلامی و اخلاقی» به شمار می‌روند شدیداً جلوگیری می‌کند.

انسان‌شناسی و آموزه‌های زیست‌شناسی تکاملی انسان، به‌طور کلی از دید حکومت، در حیطه ممنوعه‌های فکری محسوب می‌شوند. مطالعه آثار ریچارد داوکینز و این‌که بر اساس شواهد مولکولی دریابیم نیای مشترک ما و شامپانزه‌ها چیزی در حدود پنج تا هفت میلیون سال پیش در آفریقا زندگی می‌کرده، جایی برای باور به ستاد امر به معروف و نهی از منکر و شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و ده‌ها و صدها بنیاد ریز و درشت (با بودجه سالانه حدود ۱۵۵۰ میلیارد تومان) باقی نخواهد گذاشت.

پایه دیگر هراس ایدئولوژیک حکومت، علوم انسانی است. علی‌اکبر ولایتی، سال‌ها وزیر مور خارجه جمهوری اسلامی بود و اکنون رییس هیئت موسس و هیئت امنای دانشگاه آزاد اسلامی، نماینده رهبر در امور بین‌الملل و ده‌ها شغل و مقام دیگری هم دارد، در جایی گفته بود «متأسفانه بعد از دارالفنون، فرهنگ ما غربی شد و خیلی سخت است که جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را از فرهنگ غرب رها کنیم».

تلاش برای اسلامی‌سازی محتوای کتب درسی از نظر تاریخی به سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ و ماجرای انقلاب فرهنگی بازمی‌گردد که قرار بود با «تحول محتوایی در رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی بر مبنای ارزش‌های اسلامی» دانشگاه را از عناصر غربی پاکسازی کند.

جمهوری اسلامی در این سال‌ها ده‌ها نهاد و کارگروه و شورا تشکیل داده و از شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم گرفته تا برنامه «افق ۱۴۰۴» و یا سند ۷۴ صفحه‌ای نقشه جامع علمی کشور، تنها یک هدف را دنبال کرده است: اسلامی‌سازی کتاب‌های درسی و دانشگاه‌ها.

در بی‌حاصل بودن این تلاش‌ها، همین بس که با گذشت بیش از چهار دهه، هر بار از شورا و کارگروه و سند جدیدی رونمایی می‌شود، نشان می‌دهد که دانشگاه‌ها و محتوای کتب درسی علوم انسانی هنوز اسلامی نشده‌اند. علی‌خامنه‌ای، این منفورترین و فسیل‌شده‌ترین چهره دیکتاتوری جهان، در سال‌های اخیر در یکی از سخنرانی‌هایش گفته بود: «متأسفانه در برخی مواقع به جای ترویج زبان فارسی، زبان انگلیسی ترویج می‌شود و اکنون کار به جایی رسیده است که آموزش زبان انگلیسی به مهد کودکان کشیده شده است.»

روح‌الله خمینی بینان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور نیز نظر مثبتی به زبان انگلیسی نداشت و در سخنان خود از خائن‌هایی نام برده بود که به تعبیر او در زمان سابق به دنبال ترویج زبان انگلیسی بودند.

نهایتاً حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، با گرایش‌ات فاشیستی، نظامی‌گری، ناسیونالیستی و مذهبی در نزد اکثریت مردم ایران محکومند و به‌همین دلیل اگر در سال ۵۷ به حکومت پهلوی پایان دادند در این ۴۳ سال، هر موقع که توان داشتند اعتراض و مطالبات خود را فریاد زدند و سرکوب شدند. اما اکنون وضع با گذشته بسیار متفاوت است، این‌بار انقلابی در جریان است که در راس آن نیروهای دختر و پسر جوان و آگاه و جسوری قرار گرفته‌اند که با تمام وجود تشنه آزادی و زندگی آزاد و شایسته انسانی هستند. نیرویی که کاملاً یک جامعه نوین با معیارها و ارزش‌های انسانی قرن بیست و یکم می‌خواهند و در این خواست خود نیز یک قدم عقب‌نشینی نمی‌کنند به این دلیل ساده که حقانیت دارند و توانایی و آگاهی دارند. بنابراین گرایش‌ات قدرت‌طلب به‌ویژه گرایش‌ات سلطنت‌طلب و شاهپرست، گرایش‌ات ناسیونالیستی، مذهبی، میلیتارستی و محافظکار در آینده جامعه ایران و در فردای سرنگونی حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، شانس قدرت‌گیری و توان انحراف سومین انقلاب مردم ایران از مسیر مردمی‌اش را ندارند!

شنبه بیست و چهارم دی - جدی - ۱۴۰۱ - چهاردهم جنوری ۲۰۲۳